

آنتیگون

ژان آنوی

داریوش سیاسی



بازیگران

Antigone	آنتیگون
Creon	کرون
Choeur	کر
Garde	نگهبان
Hemon	همون
Ismene	ایسمن
Nourrice	دایه
Messenger	قاصد
Gardes	نگهبانان

[دکور ساده. سه در مشابه. هنگام بالا رفتن پرده همه بازیگران روی صحنه هستند، گفتگو می‌کنند، ورق بازی می‌کنند، می‌بافند. معرف از جمع آن‌ها جدا شده و پیش می‌آید.]

معرف خوب. اکنون این بازیگران، داستان آنتیگون را برای شما بازی خواهند کرد. آنتیگون دختر لاگراندامی است که با صورت گرفته ساکت در آن گوشه نشسته است. خیره به جلو خویش می‌نگرد. فکر می‌کند. فکر می‌کند که هم‌اکنون آنتیگون خواهد شد و با همین اندام لاغر و چهره سیاه و تودار، یکه و تنها، علیه دنیا، علیه عمویش کرئون پادشاه، قیام خواهد کرد. فکر می‌کند که جوان است، که می‌میرد، و شاید او هم خوش داشت زنده می‌ماند. لیکن چاره‌ای نیست. آنتیگون شده است و باید نقش خویش را تا آخر ایفا نماید... و از هنگامی که این پرده بالا رفته است، حس می‌کند که با سرعت سرسام‌آوری از خواهرش ایسمن که با مرد جوانی صحبت می‌کند و می‌خندد، دور می‌شود. حس می‌کند با شتاب فراوانی از ما که بدون دغدغه خاطر او را

می‌نگریم و امشب نیز قصد مردن نداریم، جدا می‌گردد.

جوانی که ایسمن سعادت‌مند، زیباروی و گیسوطلایی با او گرم صحبت است همون پسر کرئون است. همه چیز: میل به رقص و بازی، علاقه سعادت و کامرانی، ذوق زیباپرستی، او را به طرف ایسمن می‌کشاند. زیرا ایسمن بسیار زیباتر از آنتیگون بود. لیکن شبی، در مجلس رقصی که او سراسر شب را با ایسمن رقصیده بود، شبی که ایسمن در لباس تازه‌اش از همیشه دلربا تر بود، همون متوجه آنتیگون شده بود که مثل حالا سر اندر زانو در گوشه‌ای غرق در رؤیای خویش بود، و از او تقاضای ازدواج کرده بود. هرگز کسی علت این تقاضا را نفهمید. آنتیگون سرش را بالا کرده بود و بدون شگفتی چشمان عمیقش را به او دوخته و با لبخند مختصر و دردناکی جواب داده بود «بسیار خوب»... ارکستر رقص جدیدی را می‌نواخت، ایسمن، در میان جوانانی که پروانه‌وار دور او را گرفته بودند، قهقهه شادی می‌زد، و در همان حال همون به زودی همسر آنتیگون می‌شد. اما نمی‌دانست که هرگز نباید در این دنیا همسری برای آنتیگون وجود داشته باشد و این عنوان پرجلال مرگی در پی خواهد داشت.

مرد تنومند و موسپیدی که در کنار غلام‌بچه خویش در اندیشه غوطه‌ور است، کرئون پادشاه است. صورتش پرچین است و خسته و کوفته به نظر می‌رسد. بازی دشوار راهبری مردم را به عهده دارد. پیش از این،

در زمان پادشاهی اودیپ، هنگامی که تنها اولین شخصیت دربار بود، به موسیقی و مجلدات زیبا علاقه وافری نشان می‌داد و گاه و بی‌گاه به مغازه‌های کوچک عتیقه‌فروشی شهر تب سری می‌زد. اما اودیپ پسرانش درگذشتند. او نیز کتاب‌ها و اشیاء زیبایش را رها کرد، آستین‌ها را بالا زد و جای آن‌ها را گرفت.

شب‌ها، گاهی که بسیار خسته است، از خود می‌پرسد که آیا راهبری مردم کار بیهوده‌ای نیست. آیا وظیفه دشواری نیست که باید به اشخاص باجربزه‌تری محول گردد... اما صبح همه را از یاد می‌برد. مسائل مهم و دقیقی مطرح می‌شود که باید حل شود و صبح اول وقت مثل کارگری، بدون دغدغه آماده کار خویش است.

خانم سالخورده‌ای که پهلوی دایه آنتیگون و ایسمن مشغول بافتن است، اوریدیس زن کرئون است. در سراسر تراژدی همین‌طور مشغول بافتن خواهد بود تا نوبت برخاستن و مردنش فرارسد. زنی درستکار، با محبت و دوست‌داشتنی است. هیچ‌وقت شوی خویش را مددکار نیست. کرئون تنها و بی‌پشت‌وپناه است، فقط غلام‌بچه را دارد که او هم بسیار خردسال است و کاری از دستش ساخته نیست.

آن جوان رنگ‌پریده، که در ته اتاق، یکه و تنها، به دیوار تکیه داده و خواب می‌بیند قاصد است. هم اوست که مرگ همون را اعلام می‌دارد. به صحبت و گفتگوی با دیگران میل ندارد. گویی از همین حالا از جریان مطلع است.